

مهمش، ظرفیت‌های دراماتیک بسیار زیاد است. مسأله دوم، اهمیت موضوع است. فیلم‌هایی که ما کار کردیم، عمدتاً فیلم‌های مهمی شدند. نمی‌گویم که همه‌شان فیلم‌های خوبی هستند اما حتی آن‌هایی که از لحاظ کیفی ممکن است پایین‌تر از بقیه باشند هم مهم شدند. این مهم‌شدن حتی در مورد فیلم‌هایی که اقبال عمومی یا اقبال منتقدان در موردشان ضعیف‌تر از بقیه بود هم اتفاق افتاد. این اهمیت از ما نمی‌آید. یعنی نمی‌خواهم از خودم یا دوستانم تعریف کنم. این اهمیت از خود موضوع می‌آید. این‌ها موضوعاتی هستند که سی - چهل سال پیش اتفاق افتادند و هنوز می‌توان در موردشان حرف زد. وقتی اتفاقی سی - چهل سال پیش رخ داده و الان هم می‌توانیم در موردشان حرف بزنیم، به احتمال زیاد برای آینده هم کار خواهد کرد. یعنی امتحان خود را در گذر زمان پس داده است. اما نگاه کنید به یک داستان که الان به ذهنم رسیده و برای چهار نفر تعریف می‌کنم. در طرح‌های دیگری که می‌نویسم یا دوستان دیگری می‌نویسند و با هم مقابله فکری می‌کنیم، بسیار پیش می‌آید که یکی از اولین سؤال‌ها این است که: «چرا اصلاً این را نوشتی؟» یا «چه چیزی در آن برای تو جالب بود؟» پرسش‌هایی از این دست به این معنا است که «چرا فکر کردی این فیلم را قرار است یک یا دو میلیون نفر در سینما و بعداً چندین میلیون نفر در تلویزیون ببینند؟» یا به عبارت دیگر «چرا فکر کردی چیزی که در ذهن توست برای همه مهم است؟» در بسیاری از اوقات، طرح‌هایی که برای خودمان می‌نویسیم یا تخیل می‌کنیم، در دنیای بیرون آن قدر خواهان ندارد. یعنی آن قدر اهمیت ندارد و مسأله مردم بیرون نیست. در نتیجه نکته دوم اهمیت موضوع است. به‌نظم هر دو مورد در فیلم‌هایی که بر مبنای موضوعات واقعی ساخته می‌شوند - منظورم فقط در حیطه‌های جنگ یا سیاست نیست بلکه مثلاً در مورد یک ماجرای قتل یا پرونده جنایی هم صدق می‌کند - وجود دارد. حتی آن‌ها هم فیلم‌هایی خبرساز، جنجالی و بحث‌برانگیز می‌شوند. کمتر پیش می‌آید که فیلمی با یک موضوع واقعی کار و اکران شود و ما بی‌خبر بمانیم. اما چقدر زیادند فیلم‌هایی که بر اساس تخیل ساخته و اکران می‌شوند و من و شما - با این که حرفه‌مان این است - اصلاً باخبر نمی‌شویم.

و محدودیت‌ها؟

واقعیت این است که محدودیت‌های زیادی در مورد این موضوعات - چه موضوعاتی که ما کار کردیم و چه موضوعاتی که همکاران دیگر کار می‌کنند و شاید خیلی نسبت مستقیمی با موضوعات حاکمیت، سیاست یا جنگ نداشته باشند - وجود دارد. بعضی از این محدودیت‌ها از نفس کار می‌آید: یعنی محدودیت واقعیت و تاریخ (فارغ از ممیزی). وقتی داریم روی موضوع واقعی کار می‌کنیم، تعهداتی داریم که خود موضوع برای ما ایجاد می‌کند. مثلاً چیز روشنی

در تاریخ را نباید نقض کنیم. بگذریم که خارج از ایران گاهی این کار را می‌کنند. یعنی خیلی راحت‌تر با سینما برخورد می‌کنند که نقطه اوجش تارانتینو است که همه چیز را به هم می‌ریزد، روایت خودش را می‌سازد و می‌دانیم آن فیلم روایتی شخصی از موضوعی است که هم خود ما می‌دانیم در واقعیت این‌طور نبوده و هم خودش می‌داند. اما در سینمای ایران، فضا خیلی واقع‌گرا است. منظورم فضای سینما و فضای قضات ما در مورد فیلم‌ها است. بنابراین اگر یک واقعیت مسلم را تغییر دهیم، یا متهم به سفارشی‌سازی می‌شویم - یعنی این که از جایی پول گرفته‌ایم که این کار را بکنیم - یا اگر این تغییر به سمت حاکمیت نباشد، چون جوان هم هستیم متهم به نادانی، بی‌سوادی و عدم پژوهش می‌شویم. این نگاه ما را محتاط می‌کند تا چیزهایی را رعایت کنیم. در طراحی فیلمنامه گاه به لحظه‌هایی می‌رسیم که یک ایده خوب برای ساخت یک موقعیت داستانی داریم اما احساس می‌کنیم ممکن است واقعیت را خدشه‌دار کند. از این دوراهی‌ها زیاد پیش می‌آید. آن چه برای خودمان اصل است این است که آیا این پیشنهاد تازه، واقعیت مسلمی را نقض می‌کند یا نه. اگر واقعیت مسلمی را نقض کند به سمتش نمی‌رویم. اما گاهی پیش می‌آید که واقعیت مسلمی را نقض نمی‌کنند ولی چیز روشنی در موردش نخوانده‌ایم. مواقعی که



این‌ها موضوعاتی هستند که سی - چهل سال پیش اتفاق افتادند و هنوز می‌توان در موردشان حرف زد. وقتی اتفاقی سی - چهل سال پیش رخ داده و الان هم می‌توانیم در موردشان حرف بزنیم، به احتمال زیاد برای آینده هم کار خواهد کرد

این طوری باشد به سمت انتخاب دراماتیک‌مان می‌رویم. یعنی مهم این است که آن واقعیت نقض نشده و خلاف آن چه می‌گوییم ثابت نشده باشد. این که ایده ما تأیید شود مهم نیست. چون تاریخ که در مورد همه چیز حرف زده است. بخشی از لحظات زندگی و ماجراها ثبت نشده است. به‌اصطلاح تاریخ در موردشان سکوت کرده است. در آن موارد به خودمان اجازه تخیل می‌دهیم.

جداً از موضوع، بخش دیگر به حساسیت‌های نهادها، نظارتی، ممیزی، پروانه ساخت و همین‌طور حساسیت‌های خانواده‌ها برمی‌گردد. یعنی این بحث فقط از سمت مدیران فرهنگی نیست. بخش زیادی از ممیزی نزد خود ما است. یکی از خانواده‌ها است و یکی دیگر ذهن ما. یعنی خودسانسوری. این قدر مراقب برخی از مسائل بودیم و این قدر پیش آمده که چیزهایی نوشتیم و هیچ‌وقت ساخته نشده که - علی‌رغم این که در لحظه نوشتن به این فکر نمی‌کنیم یا مستقیماً در این مورد حرف نمی‌زنیم که این کار مثل آن فیلمنامه نشود که هیچ‌وقت ساخته نشد اما - این چیزی است که در ناخودآگاه ما و همراه ما است و می‌دانم که به‌مرور زمان ما را محتاط و دست‌به‌عصا می‌کند. در نتیجه، مجموعه این چیزها مقداری ما را محدود می‌کند.

